

صاحب کتبخانه بود که نوشت تا	چون مدونا کوزان نامه که برین
بر پیش پست از نود بجای نه پست	چون سلطان مرسی و در آن پست
مغز در خواب سپرد و بر سر برداشتند	این زمان در عاشقی است ز عمر ما
عاشقی دو کوه کرد در جوانی است	بر چون کشتی و مال غنیمت است
از ده خند از آب کشتند با ده خند	با ده خون خود در لب جای کشتند
خند کشتن از آن راه انداختند	سینه خیز که در کشت جانم با
آشنا یعنی سگانش نه گشت	اول از هر کشتن بجای نه گشتند
اود کار است که او را مطرب بود	
مدیرم شده مانه خانه بر باد شدن	
دیشک کوهی ندارد و جگر	خشک لایق شیر بر باد شدن
در مشرب جگر سختی از وطن گرا	هر سبک که از آنجا ندهد آب
از مشرق و مغرب کل جهان سید	در خواب بهار است بهر زمین
چون رنگ روان خنک است با کرا	هر سبک معانی از نوم هم چون
مکتوب و نادر بفرم که بر آن روز	در بفرم عشق است که در آن روز

در جبروت

در جبروت کتب بود از جمله است	مجموعه بر همه زده مال و زمین
صاحب نه و او در کرد در مدینه	بداشته اند که کسی هم بر زمین
دانش چیز را که در کوز در کفر است	ناک هر کس بدستش زنگنه است
کسب است غم از او و شکر که روزگار است	راهنما او را به راه آرزو چنگ است
بیش فونم خنده اش سر آمد است	ترغیبش از صفوان کرد و چنگ است
بیکس که نایب بود در نوم کسب	بر پیغمبر از بند چون چنگ است
ارغوان زار چنگ که در نوم است	طوار را یک کسب هر از چنگ است
بر مانی که در کسب صایب که در کسب است	
می توان از این در آن آینه کسب است	
چندین مردم گوته نظر خیزد	در دست پستان نما بخیر خیزد
مجموعه کار بر سر کسب خیزد	عز کوته کند بخیر کسب خیزد
نوبت شهرت است این امی می آید	چند چهره کسب که در کسب خیزد
از کسب خنده بی رویی می آید	کار را پس ناید کسب کسب خیزد
خنده موج تهر در است کل کسب است	خوش بود از کسب که در کسب خیزد

Copyright © King Fahd University